

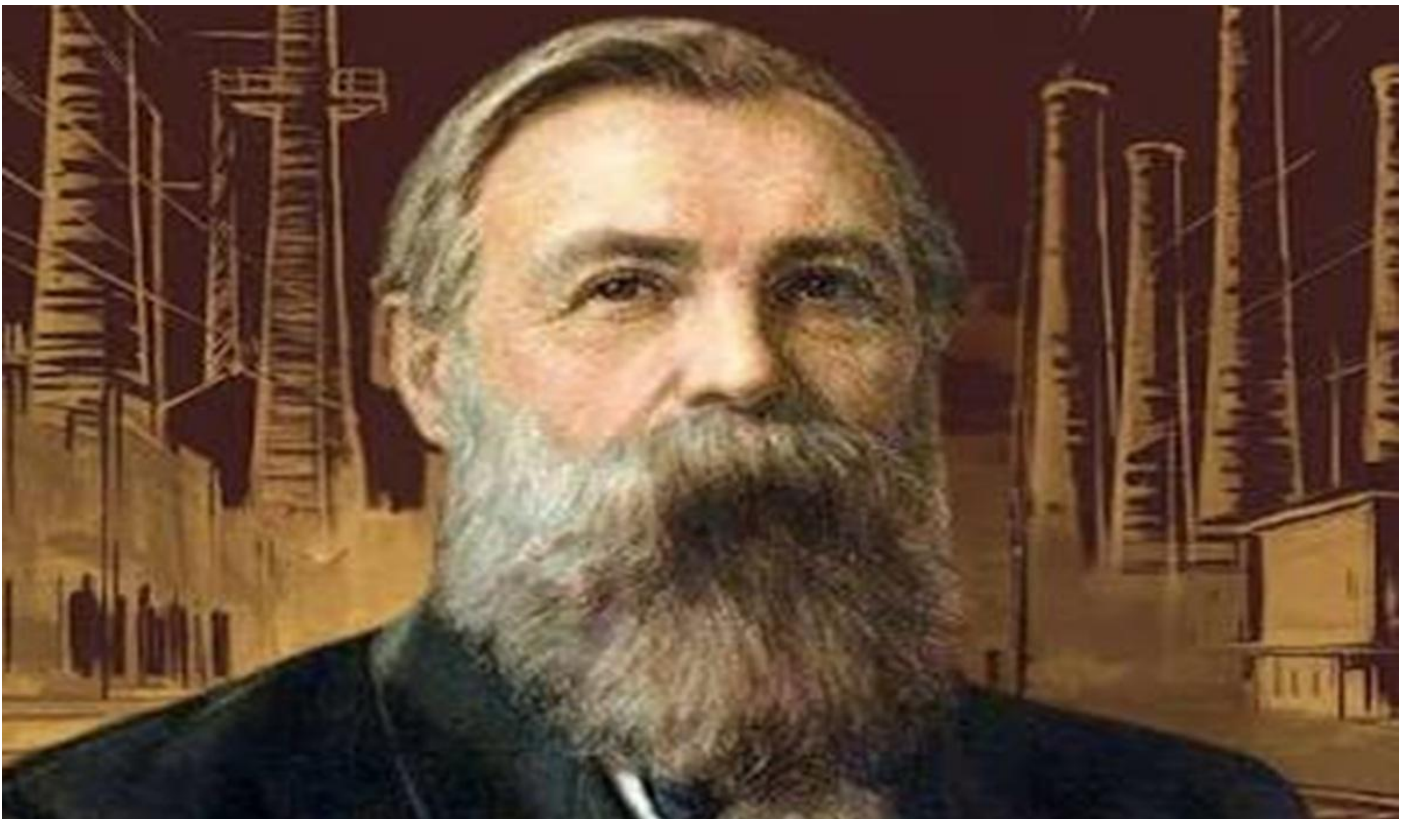


نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریکی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

مقدمه‌ی ۱۸۹۵ انگلس و مسئله‌ی تاکتیک

صمد وکیلی



تیر ۱۴۰۵

پیش‌درآمد

مقدمه‌ای که فریدریش انگلس در سال ۱۸۹۵ بر اثر مارکس، «مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه؛ ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰»، نوشت، یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین نوشته‌های سال‌های پایانی عمر اوست. اهمیت این متن از آنجا ناشی می‌شود که انگلس در آن به مسئله‌ای بسیار مهم پرداخت: روش انقلاب در شرایط جدید سرمایه‌داری، دولت مدرن، ارتش‌های سازمان‌یافته، گسترش حق رأی عمومی و رشد احزاب کارگری.

انگلس می‌پرسد انقلاب در شرایط پایان قرن نوزدهم چگونه می‌تواند پیش برود. آیا شکل‌های شناخته‌شده‌ی انقلاب‌های ۱۸۴۸، یعنی قیام خیابانی، باریکاد، شورش و اقدام اقلیت‌های پیشرو، هنوز همان کارایی سابق را دارند؟ یا رشد سرمایه‌داری، ارتش مدرن، دولت متمرکز و رشد حزب کارگری، شکل‌های دیگری از مبارزه را ضروری کرده‌اند؟ انگلس در این مقدمه توضیح می‌دهد که شرایط مبارزه‌ی طبقاتی تغییر کرده و با تغییر شرایط، تاکتیک مبارزه نیز باید تغییر کند. او از فعالیت قانونی، حق رأی عمومی و پارلمان سخن می‌گوید، اما این سخن را نباید با پارلمانتاریسم صرف یکی گرفت. او از قیام خیابانی به شیوه‌ی ۱۸۴۸ انتقاد می‌کند، اما این انتقاد به معنای کنار گذاشتن هرگونه روش قهرآمیز نیست. او پرهیز از درگیری زودرس با ارتش سخن می‌گوید؛ ارتشی که با ارتش ۱۸۴۸ تفاوت اساسی داشت. مضمون مرکزی متن او این است که طبقه‌ی کارگر باید تاکتیک خود را با شرایط واقعی، توازن قوا و سطح سازمان‌یافتگی توده‌ها هماهنگ کند.

بخشی از رهبری سوسیال‌دمکراسی آلمان کوشید از مقدمه‌ی انگلس تفسیری ارائه دهد که گویی از راه مسالمت‌آمیز به هر قیمت، قانون‌گرایی مطلق و پارلمانتاریسم صرف دفاع می‌کند. این کار با انتشار گزینشی بخش‌هایی از مقدمه در روزنامه‌ی «فورورترس» انجام شد. انگلس خود به این دستکاری اعتراض کرد و در نامه‌های خود به کائوتسکی و پل لافارگ روشن ساخت که متن او چنان کوتاه و گزینش شده بود که می‌توانست او را مدافع «قانون‌گرایی به هر قیمت» و «صلح به هر قیمت» نشان دهد. (۱)

این موضوع نشان می‌دهد که خود انگلس میان استفاده‌ی تاکتیکی از فعالیت قانونی و تبدیل آن به سیاست «قانون‌گرایی به هر قیمت» تفاوت می‌گذاشت. در نامه به لافارگ، انگلس تأکید کرد که این تاکتیک را فقط برای «آلمان امروز» مطرح کرده است و حتی در خود آلمان نیز ممکن است فردا دیگر قابل اجرا نباشد.

بعدها رزا لوکزامبورگ، در سخنرانی خود در کنگره‌ی تأسیس حزب کمونیست آلمان در اواخر ۱۹۱۸، این موضوع را نقد کرد. او توضیح داد که مقدمه‌ی انگلس در سوسیال‌دمکراسی آلمان به سندی برای برداشتی تبدیل شد که جنبش را به پارلمانتاریسم صرف کشاند. با این حال، رزا در همان سخنرانی تأکید کرد: «یقین دارم کسانی که آثار مارکس و انگلس را می‌شناسند، آنان که با روحیه‌ی انقلابی جاندار و بدیع آنان آشنايند، روحیه‌ای که الهام‌بخش آموزه‌ها و نوشته‌هایشان بود، متقاعد خواهند شد که انگلس نخستین کسی بود که علیه فساد خط‌مشی «فقط پارلمانتاریسم»، علیه فساد و تحقیر جنبش کارگری که مشخصه‌ی آلمان پیش از ۴ اوت ۱۹۱۴ بود، اعتراض می‌کرد. ۴ اوت (۲) همچون آذرخشی در یک

روز روشن و صاف رخ نداد؛ آنچه در ۴ اوت رخ داد پیامد منطقی تمامی کارهایی بود که ما این همه سال هر روز انجام می‌دادیم. یقین دارم که انگلس — و مارکس اگر زنده بود — نخستین کسی بود که با نهایت قدرت اعتراض می‌کرد و تمام نیروی خود را به کار می‌گرفت تا مانع فروغلتیدن این ارابه به باتلاق شود.» (۳)

برای روشن شده این موضوع روی محورهای زیر متمرکز می‌شوم: نخست، خود مقدمه‌ی انگلس و مضمون واقعی آن؛ دوم، خلاصه‌سازی، گزینش و استفاده‌ی جهت‌دار از مقدمه توسط بخشی از رهبری سوسیال‌دموکراسی آلمان؛ سوم، نقد رزا لوکزامبورگ به گرایش راست سوسیال‌دموکراسی که از این مقدمه، پارلمانتاریسم صرف و رفرمیسم سیاسی استخراج کرد.

چرا انگلس در سال ۱۸۹۵ مسئله‌ی تاکتیک را دوباره مطرح کرد؟

برای فهم مقدمه‌ی انگلس، نخست باید دید که این متن در چه شرایط مشخصی از مبارزه‌ی طبقاتی در آلمان اواخر قرن نوزدهم نوشته شده است. انگلس در سال ۱۸۹۵ کسی است که تجربه‌ای طولانی و پرفرازونشیب از مبارزه‌ی طبقاتی را پشت سر گذاشته است: از انقلاب‌های ۱۸۴۸ تا شکست کمون پاریس، از رشد صنعت بزرگ تا گسترش سوسیال‌دموکراسی آلمان، و از سرکوب‌های دولتی و قانون ضدسوسیالیستی تا استفاده‌ی موفقیت‌آمیز جنبش کارگری از حق رأی عمومی و مبارزه‌ی انتخاباتی. از این رو، مقدمه‌ی او صرفاً بازنگری ساده‌ای در گذشته‌ی جنبش کارگری نیست، بلکه تلاشی است برای ارزیابی دوباره‌ی تاکتیک پرولتاریا در شرایطی تازه؛ شرایطی که در آن قیام خیابانی و باریکادی دیگر جایگاه سابق خود را ندارد و در مقابل، سازمان‌یابی حزبی و فعالیت پارلمانی اهمیت بیشتری یافته است.

در سال ۱۸۴۸، مارکس و انگلس، مانند بسیاری از انقلابیون آن دوره، هنوز تحت تأثیر تجربه‌ی انقلاب فرانسه و قیام‌های شهری اروپا بودند. پاریس، باریکاد، خیابان و قیام توده‌ای، شکل آشنای انقلاب به نظر می‌رسید. در آن دوران هنوز این تصور وجود داشت که یک بحران سیاسی می‌تواند مستقیماً به تصرف قدرت و آغاز دگرگونی سوسیالیستی بینجامد. اما شکست انقلاب‌های ۱۸۴۸ نشان داد که شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی هنوز برای چنین تحولی آماده نیست. سرمایه‌داری همچنان ظرفیت گسترده‌ای برای رشد و بازسازی خود دارد و پرولتاریا نیز هنوز از نظر سازمانی و آگاهی سیاسی به نیرویی مستقل و تعیین‌کننده تبدیل نشده است.

انگلس در مقدمه‌ی ۱۸۹۵ به همین تجربه اشاره می‌کند و می‌گوید تاریخ نشان داد ارزیابی انقلابیون ۱۸۴۸ نیازمند اصلاح بود. اما این اصلاح به معنای نفی هدف سوسیالیستی نیست. معنای آن این است که شرایط تحقق آن هنوز به اندازه‌ی کافی پخته نبود. از نظر انگلس، انقلاب اجتماعی را نمی‌توان صرفاً با اراده‌ی سیاسی، جسارت انقلابی یا آمادگی گروهی از مبارزان به انجام رساند. انقلاب به شرایط عینی، رشد نیروهای طبقاتی، سازمان‌یافتگی، آگاهی و توازن قوای معین نیاز دارد.

او در همان مقدمه، درباره‌ی تجربه‌ی پس از ۱۸۴۸ می‌نویسد:

«تاریخ نشان داد که ما و همه‌ی کسانی که مانند ما می‌اندیشیدند، بر خطا بودیم. تاریخ روشن کرد که سطح رشد اقتصادی در قاره‌ی آن زمان هنوز به‌هیچ‌وجه برای از بین بردن تولید سرمایه‌داری پخته نبود.»

اما انگلس در سال ۱۸۹۵ فقط به شکست‌های گذشته نگاه نمی‌کند. او هم‌زمان می‌بیند که طبقه‌ی کارگر آلمان از نظر سازمانی، حزبی و انتخاباتی رشد کرده است. سوسیال‌دمکراسی آلمان به حزبی توده‌ای تبدیل شده بود و کارگران آلمان، با استفاده از حق رأی عمومی، توانسته‌اند حضور خود را در عرصه‌ی سیاسی نشان دهند. رشد آرای سوسیال‌دمکرات‌ها در انتخابات نشان می‌داد که پرولتاریا دیگر نیرویی پراکنده و بی‌شکل نیست؛ بلکه می‌تواند خود را سازمان دهد، نیروی خود را بسنجد، در سطح جامعه حضور پیدا کند و طبقات حاکم را در عرصه‌ی عمومی به چالش بکشد.

انگلس برای نشان دادن اهمیت تاکتیکی استفاده‌ی طبقه‌ی کارگر آلمان از حق رأی عمومی، به رشد آرای سوسیال‌دمکراسی آلمان اشاره می‌کند. آرای سوسیال‌دمکرات‌ها از ۱۰۲ هزار رأی در ۱۸۷۱ به ۳۵۲ هزار رأی در ۱۸۷۴ و ۴۹۳ هزار رأی در ۱۸۷۷ رسید. تصویب قانون ضدسوسیالیستی نشان داد که دولت و طبقات حاکم این رشد را خطری جدی می‌دانستند. با وجود این قانون، که حزب را از مطبوعات، سازمان قانونی و حق تجمع محروم کرد، رشد آن متوقف نشد: آرای حزب در ۱۸۸۴ به ۵۵۰ هزار، در ۱۸۸۷ به ۷۶۳ هزار و در ۱۸۹۰ به یک میلیون و ۴۲۷ هزار رسید. پس از لغو قانون ضدسوسیالیستی، آرای سوسیالیست‌ها به یک میلیون و ۷۸۷ هزار، یعنی بیش از یک‌چهارم کل آرا، افزایش یافت. انگلس از این ارقام نتیجه می‌گیرد که فعالیت قانونی و انتخاباتی، در شرایط مشخص آلمان، به ابزاری برای سنجش نیرو، گسترش سازمان‌یابی و نشان دادن ناتوانی دولت در مهار جنبش کارگری تبدیل شده بود. با این حال، تأکید او بر حق رأی به معنای تبدیل مبارزه پارلمانی به هدف نهایی مبارزه نبود. مبارزه‌ی انتخاباتی برای انگلس بخشی از تاکتیک رشد، سازمان‌دهی و آماده‌سازی نیروی طبقاتی پرولتاریا بود، نه جایگزینی برای هدف سوسیالیستی.

بنابراین، مقدمه‌ی انگلس از دو تجربه‌ی مهم تغذیه می‌کند: از یک سو، شکست شکل‌های قدیمی مبارزه؛ و از سوی دیگر، رشد امکان‌های تازه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی. قیام‌های خیابانی و باریکادهای سبک ۱۸۴۸ دیگر کارایی سابق را نداشتند. در مقابل، حزب توده‌ای، حق رأی، انتخابات، مطبوعات و سازمان‌های علنی به میدان‌های تازه‌ای برای مبارزه‌ی طبقاتی تبدیل شده بودند. انگلس می‌کوشد این تغییر را از حیث نظری و تاکتیکی توضیح دهد.

آیا نقد انگلس به روش قیام خیابانی و باریکاد، نقد تاکتیک مبتنی بر قهر است؟

یکی از مهم‌ترین بخش‌های مقدمه‌ی ۱۸۹۵، نقد انگلس به قیام خیابانی و باریکاد است؛ بخشی که بعدها بیش از هر قسمت دیگر زمینه‌ی تفسیرهای رفرمیستی را فراهم کرد. برخی از رهبران سوسیال‌دمکراسی آلمان کوشیدند از این نقد چنین نتیجه بگیرند که انگلس دیگر انقلاب قهرآمیز قبول ندارد و به راهی صرفاً قانونی و مسالمت‌آمیز رسیده است. اما متن انگلس چنین نتیجه‌ای را تأیید نمی‌کند.

انگلس در نقد باریکاد، نمی‌گوید از خشونت باید پرهیز کرد و انقلاب مسالمت‌آمیز را سازمان داد. او همچنین نمی‌گوید طبقه‌ی کارگر هیچ‌گاه نباید در برابر دولت و ارتش مقاومت کند. استدلال او مشخص، تاریخی و نظامی است. او می‌گوید شرایط جنگ خیابانی از ۱۸۴۸ به بعد تغییر کرده است. دولت‌ها و ارتش‌ها از تجربه‌ی انقلاب‌های گذشته آموخته‌اند، ابزارهای نظامی پیشرفت کرده‌اند، سلاح‌ها دقیق‌تر و مرگبارتر شده‌اند، توپخانه و تفنگ‌های جدید قدرت سرکوب را افزایش داده‌اند، راه‌آهن امکان انتقال سریع نیروها را فراهم کرده و شهرسازی جدید، با خیابان‌های وسیع‌تر، میدان‌مانور بیشتری به ارتش می‌دهد. (۴)

در چنین شرایطی، باریکاد دیگر نمی‌توانست همان نقش تعیین‌کننده‌ی پیشین را ایفا کند. در انقلاب‌های گذشته، باریکاد صرفاً مانعی فیزیکی در برابر پیشروی نیروهای نظامی نبود، بلکه کارکردی روانی و سیاسی نیز داشت: حضور مردم در پشت باریکاد می‌توانست سربازان را در برابر فرمان شلیک دچار تردید کند، روحیه‌ی نیروهای حکومتی را تضعیف سازد و در عین حال نشانه‌ای از گسترش و قدرت‌گیری جنبش انقلابی در فضای شهری باشد. به همین دلیل، در شرایطی که سربازان از سرکوب مردم خودداری می‌کردند، گاردهای شهری به انقلاب می‌پیوستند یا نیروهای نظامی انسجام و روحیه‌ی خود را از دست می‌دادند، باریکاد می‌توانست نقشی مؤثر در پیروزی قیام داشته باشد. اما با دگرگونی شرایط، ارتش‌های جدید منظم‌تر، مجهزتر و از نظر تاکتیکی آماده‌تر شدند و توانستند باریکادها را از مسیرها و شیوه‌های گوناگون دور بزنند یا درهم بشکنند. از این‌رو، قیام خیابانی اگر همچنان به شیوه‌ی قدیم و بدون فراهم بودن شرایط سیاسی، سازمانی و توده‌ای لازم انجام می‌شد، دیگر نه ابزار مؤثر پیروزی، بلکه اقدامی پرخطر و به احتمال زیاد محکوم به شکست بود.

نکته‌ی تعیین‌کننده این است که انگلس از این تحلیل نتیجه نمی‌گیرد که مبارزه‌ی خیابانی برای همیشه متفی است. او می‌پرسد:

«آیا این بدان معناست که در آینده مبارزه‌ی خیابانی دیگر هیچ نقشی ایفا نخواهد کرد؟ به هیچ‌وجه.»

این عبارت یکی از مهم‌ترین شواهد علیه قرائت رفرمیستی از مقدمه است. انگلس مبارزه‌ی خیابانی را به‌طور کامل حذف نمی‌کند. او شکل قدیمی، زودرس و باریکادی آن را نقد می‌کند. از نظر او، چنین مبارزه‌ای در آینده، اگر رخ دهد، به نیروهای بزرگ‌تر، شرایط مساعدتر، شکاف در نیروهای دشمن و مرحله‌ای پیشرفته‌تر از انقلاب نیاز دارد.

پس نقد انگلس متوجه «قهر» به‌طور کلی نیست. هدف نقد او «قهر بی‌پشتوانه»، «قیام زودرس»، «باریکادگرایی رمانتیک» و «تصور نظامی ساده‌انگارانه از انقلاب» است. او می‌خواهد جنبش کارگری را از افتادن در میدان نبردی که دشمن در آن برتری دارد، حفظ کند. از نظر انگلس، طبقات حاکم ممکن است بخواهند کارگران را به جنگ خیابانی زودرس بکشانند تا با اتکا به ارتش، جنبش روبه‌رشد آنان را در خون خفه کنند.

بنابراین انگلس با انقلاب قهرآمیز به‌عنوان یک امکان تاریخی تسویه‌حساب نمی‌کند. او با تبدیل قهر به یک تاکتیک ثابت و مستقل از شرایط مخالفت می‌کند. انقلاب برای او روندی اجتماعی، سیاسی و طبقاتی است. اگر طبقه‌ی کارگر

سازمان نیافته باشد، اگر توده‌ها آگاه نباشند، اگر اکثریت جامعه جذب نشده باشد، اگر نیروهای نظامی دشمن از نظر سیاسی دچار تزلزل نشده باشند، حمله‌ی مستقیم می‌تواند فاجعه‌آمیز باشد.

حق رأی و پارلمان نزد انگلس؛ ابزار پیشروی

در مقدمه‌ی ۱۸۹۵، یکی دیگر از بحث‌های مهم انگلس درباره‌ی استفاده‌ی طبقه‌ی کارگر آلمان از حق رأی عمومی است. او رشد آرای سوسیال‌دمکراسی آلمان را نشانه‌ی ورود طبقه‌ی کارگر به مرحله‌ای تازه از مبارزه‌ی سیاسی می‌داند. از نظر انگلس، مبارزه پارلمانی به‌خودی‌خود هدف نیست؛ ارزش آن در این است که به پرولتاریا امکان می‌دهد قدرت اجتماعی خود را آشکار کند، صفوف خود را منظم‌تر سازد، با توده‌های وسیع تماس بگیرد و طبقات حاکم را در میدان عمومی به چالش بکشد.

انگلس در همین زمینه می‌نویسد:

«اما با این استفاده‌ی موفقیت‌آمیز از حق رأی عمومی، شیوه‌ی مبارزه‌ای کاملاً تازه برای پرولتاریا وارد عمل شده بود، و این شیوه به‌سرعت تکامل بیشتری یافت.»

او سپس توضیح می‌دهد که طبقه‌ی کارگر می‌تواند از خود نهادهایی که سلطه‌ی بورژوازی در آن‌ها سازمان یافته است، برای مبارزه علیه همان سلطه استفاده کند. معنای این سخن آن است که انتخابات و پارلمان برای انگلس میدان‌هایی از مبارزه‌ی طبقاتی هستند. حزب کارگری از طریق این میدان‌ها می‌تواند نیروهای خود را سازمان دهد، تبلیغ کند، با توده‌هایی که هنوز سوسیالیست نیستند تماس بگیرد و طبقات حاکم را در برابر افکار عمومی به پاسخ‌گویی وادار کند.

انگلس در ادامه می‌نویسد:

«و چنین شد که بورژوازی و حکومت بیش از آن که از فعالیت غیرقانونی حزب کارگران بترسند، از فعالیت قانونی آن به هراس افتادند؛ و بیش از موفقیت‌های شورش، از موفقیت‌های انتخاباتی آن بیمناک شدند.» (تمام نقل قول‌ها از متن آلمانی مقدمه ۱۸۹۵ است)

معنای این سخن آن است که فعالیت قانونی، هنگامی که در دست حزبی توده‌ای، سازمان یافته و طبقاتی قرار گیرد، می‌تواند از درون همان نظم سیاسی به ابزاری برای فشار، افشاگری و فرسایش قدرت حاکم بدل شود. از این منظر، فعالیت قانونی نه نشانه‌ی سازش با نظم موجود، بلکه یکی از شکل‌های مبارزه است؛ شکلی از مبارزه که پرولتاریا می‌تواند با اتکا به سازمان‌یابی و حضور توده‌ای، آن را علیه همان نظم به کار گیرد که این امکان را در اختیارش گذاشته است.

در همین نقطه، مرز میان انگلس و رفرمیسم روشن می‌شود. رفرمیسم، فعالیت قانونی و پارلمانی را به افق نهایی مبارزه تبدیل می‌کند و مبارزه‌ی طبقاتی را در چارچوب اصلاحات تدریجی و نهادهای موجود محدود می‌سازد. اما برای انگلس، فعالیت قانونی و پارلمانی یکی از عرصه‌های مبارزه‌ی طبقاتی است، به شرط آنکه در خدمت رشد آگاهی، سازمان‌یابی و قدرت سیاسی پرولتاریا قرار گیرد. بنابراین مسئله بر سر پذیرش یا رد مبارزه پارلمانی نیست، بلکه بر سر جایگاه آن در کل

مبارزه است: اگر مبارزه پارلمانی به مرکز ثقل و مقصد نهایی جنبش تبدیل شود، مقدمه‌ی انگلس به شکلی رفرمیستی و وارونه خوانده شده است؛ اما اگر مبارزه پارلمانی به تربیونی برای افشاگری، آموزش سیاسی و تقویت مبارزه‌ی بیرون از پارلمان بدل شود، می‌تواند بخشی از یک تاکتیک انقلابی باشد.

تحریف فورورس و نقش لیکنشت

مقدمه‌ی ۱۸۹۵ در شرایطی نوشته شد که رهبری حزب سوسیال‌دمکرات آلمان زیر فشار بحث‌های مربوط به قانون‌های ضدسوسیالیستی و ترس از سرکوب دولتی قرار داشت. به همین دلیل، از انگلس خواسته شد لحن برخی بخش‌های متن را ملایم‌تر کند. انگلس، با وجود نارضایتی از احتیاط بیش از حد رهبری حزب، در مواردی عقب نشست و بعضی عبارات را تعدیل کرد. اما مسئله به همین جا ختم نشد.

در ۳۰ مارس ۱۸۹۵، روزنامه‌ی فورورس، با سردبیری ویلهلم لیکنشت، بخش‌هایی از مقدمه‌ی انگلس را با عنوان «امروزه چگونه انقلاب می‌کنند» منتشر کرد. مشکل فقط انتشار پیش از موعد یا بدون اطلاع نبود. مشکل اصلی گزینش جهت‌دار متن بود. بخش‌هایی انتخاب شده بود که می‌توانست این تصور را ایجاد کند که انگلس طرفدار روش‌های قانونی به هر قیمت شده و قیام، قهر و مبارزه‌ی مستقیم را کنار گذاشته است.

انگلس به این کار اعتراض کرد. نامه‌ی او به کائوتسکی صریح است:

«امروز با شگفتی در روزنامه‌ی «فورورس!» گزیده‌ای از «مقدمه»ام را دیدم که بدون اطلاع من چاپ شده و چنان کوتاه شده بود که گویی من مدافع مسالمت‌جویی قانونیت به هر قیمت هستم...» (۵)

در نامه به لافارگ نیز همین مسئله را با اشاره‌ی مستقیم به لیکنشت توضیح داد:

«لیکنشت حقه‌ای به من زده است. او از مقدمه‌ی من بر مقاله‌های مارکس درباره‌ی فرانسه در سال‌های ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰، هر آنچه را که می‌توانست پشتیبان‌های برای تاکتیک «صلح به هر قیمت» و مخالفت با قهر و خشونت باشد، دستچین کرده است.» (۶)

این دو نامه نشان می‌دهد که خود انگلس آن گزیده‌سازی را تحریف موضع خود می‌دانست. آنچه به‌طور مستند می‌توان گفت این است که فورورس گزیده‌هایی از مقدمه را بدون اطلاع انگلس چاپ کرد و انگلس همان گزینش را موجب «بد جلوه‌دادن» موضع خود دانست.

نسخه‌های انتقادی و توضیحات MECW نشان می‌دهند که برخی جمله‌ها و قطعه‌های مهم در چاپ‌های اولیه حذف یا تعدیل شدند. یکی از مهم‌ترین آن‌ها همان جمله‌ای است که انگلس در آن توضیح می‌دهد مبارزه‌ی خیابانی در آینده به‌طور مطلق کنار گذاشته نمی‌شود. حذف یا کم‌رنگ شدن چنین بخش‌هایی باعث می‌شد که نقد انگلس به قیام زودرس به نفی کلی مبارزه‌ی مستقیم تعبیر شود.

بنابراین تحریف فورورترس دو اثر سیاسی داشت. نخست، نقد انگلس به قیام زودرس و باریکادگرایی را چنان بازآرایی کرد که گویی او با هرگونه قهر انقلابی گسست کرده است. دوم، دفاع تاکتیکی او از فعالیت قانونی را از زمینه‌ی مشخص تاریخی‌اش جدا کرد و آن را به تأییدی عام بر قانون‌گرایی و پارلمانتاریسم تقلیل داد. این دو جابه‌جایی، زمینه‌ی اصلی تفسیر رفرمیستی از مقدمه‌ی انگلس را فراهم کردند.

برنشتاین و خوانش رفرمیستی از مقدمه

پس از مرگ انگلس، قرائت رفرمیستی از مقدمه‌ی ۱۸۹۵ تقویت شد. ادوارد برنشتاین یکی از مهم‌ترین چهره‌هایی بود که کوشید از همین مقدمه برای تأیید مسیر تدریجی، قانونی و پارلمانی استفاده کند. برنشتاین گرچه متن جداگانه‌ای در تفسیر مقدمه‌ی ۱۸۹۵ انگلس بر «مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه» نوشت، اما در کتاب معروف خود «پیش‌شرط‌های سوسیالیسم و وظایف سوسیال‌دموکراسی»، منتشرشده در ۱۸۹۹، از برخی عناصر همان خط فکری استفاده کرد. به‌ویژه این ایده بود که شرایط تاریخی نسبت به ۱۸۴۸ تغییر کرده، شکل‌های قدیمی قیام خیابانی و مبارزه‌ی باریکادی دیگر کارآمدی سابق را ندارند، و مبارزه‌ی پارلمانی، حق رأی عمومی و سازمان‌دهی دموکراتیک طبقه‌ی کارگر اهمیت بیشتری یافته‌اند.

برنشتاین به مقدمه‌ی انگلس استناد می‌کند و می‌نویسد که انگلس در سال ۱۸۹۵ توضیح داده بود عصر انقلاب‌های اقلیت‌های آگاه در رأس توده‌های ناآگاه به پایان رسیده است و رشد سوسیال‌دموکراسی با وسایل قانونی بهتر پیش می‌رود. (۷) او از این برداشت نتیجه می‌گیرد که حزب باید بیش از هر چیز بر رشد آرام، پارلمانی و قانونی تکیه کند. او در همان کتاب، درباره‌ی برداشت خود از انگلس نوشت:

«انگلس در مقدمه‌ی ۱۸۹۵ بر مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه اعلام کرد که زمان غافلگیری‌های سیاسی و انقلاب‌های اقلیت‌های آگاه در رأس توده‌های ناآگاه به پایان رسیده است... و سوسیال‌دموکراسی با وسایل قانونی بهتر از وسایل غیرقانونی و انقلاب خشونت‌آمیز رشد خواهد کرد.» (همان کتاب)

این نقل‌قول برای فهم خوانش برنشتاین از مقدمه‌ی انگلس اهمیت دارد، زیرا نشان می‌دهد که چگونه برخی عناصر این مقدمه در تفسیر او به پشتوانه‌ای نظری برای رفرمیسم بدل شدند. برنشتاین این عناصر را از زمینه‌ی تاکتیکی و مشروط بحث انگلس جدا کرد و آن‌ها را در چارچوب نظریه‌ی خود درباره‌ی تکامل تدریجی سوسیالیسم، اصلاحات و پارلمانتاریسم قرار داد. در نتیجه، آنچه نزد انگلس پاسخی به شرایط مشخص آلمان و همراه با قیدهای مهم بود، در خوانش برنشتاین به خط عمومی سیاست سوسیال‌دموکراتیک تبدیل شد.

در فصل مربوط به «شرایط سیاسی و اقتصادی سوسیالیسم»، برنشتاین می‌نویسد که تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا را می‌توان به شیوه‌های گوناگون تصور کرد: از راه مبارزه‌ی پارلمانی و بهره‌گیری از حق رأی، یا از راه قهر و انقلاب. اما اهمیت بحث او در صرف طرح این دو امکان نیست، بلکه در نتیجه‌ای است که از این تقابل می‌گیرد.

برنشتاین در تحلیل خود وزن اصلی را به مسیر تدریجی، قانونی و پارلمانی می‌دهد و آن را به‌عنوان راه مناسب‌تر و واقع‌بینانه‌تر جنبش کارگری برجسته می‌کند. از این جهت می‌توان گفت او برخی عناصر مقدمه‌ی ۱۸۹۵ انگلس را از زمینه‌ی تاکتیکی و مشروط آن جدا کرد و در چارچوب نظریه‌ی رفرمیستی خود درباره‌ی تکامل تدریجی سوسیالیسم صورت‌بندی نمود.

به عبارت دیگر، خوانش برنشتاین از مقدمه این بود که انگلس از ایده‌ی انقلاب، باریکاد و قیام فاصله گرفته و به مسیر تدریجی، پارلمانی و اصلاحات نزدیک شده است. همین خوانش مورد نقد رزا لوکزامبورگ و دیگران قرار گرفت. بنابراین، برنشتاین مقدمه‌ی ۱۸۹۵ انگلس را به‌عنوان پشتوانه‌ای نظری برای دفاع از گذار تدریجی و پارلمانی به سوسیالیسم به کار گرفت.

حال آنکه انگلس در نامه به لافارگ تأکید کرده بود که تاکتیک مورد بحث را فقط برای «آلمان امروز» مطرح می‌کند و حتی در آلمان نیز ممکن است فردا دیگر قابل اجرا نباشد. همین قید نشان می‌دهد که خوانش برنشتاین از مقدمه و تبدیل آن به سیاست تاکتیکی سوسیال‌دمکراسی درست نیست. انگلس از یک تاکتیک مشخص در شرایط مشخص سخن می‌گفت؛ برنشتاین آن را در خدمت نظریه‌ای عمومی درباره‌ی مسیر تدریجی و قانونی سوسیالیسم قرار داد. (۸)

رزا لوکزامبورگ و نقد استفاده‌ی پارلمانتاریستی از مقدمه‌ی انگلس

رزا لوکزامبورگ در سخنرانی خود در کنگره‌ی تأسیس حزب کمونیست آلمان، در پایان ۱۹۱۸ و آغاز ۱۹۱۹، به مقدمه‌ی ۱۸۹۵ انگلس بر «مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه» اشاره می‌کند. اهمیت این اشاره در آن است که رزا در لحظه‌ای درباره‌ی مقدمه‌ی انگلس سخن می‌گفت که سوسیال‌دمکراسی آلمان، پس از رأی به اعتبارات جنگی در ۴ اوت ۱۹۱۴ و سپس در جریان انقلاب نوامبر ۱۹۱۸، عملاً در برابر گسترش انقلاب قرار گرفته بود. از این رو، مسئله برای او صرفاً این نبود که انگلس در سال ۱۸۹۵ چه نوشته بود؛ مسئله‌ی مهم‌تر این بود که سوسیال‌دمکراسی آلمان از مقدمه‌ی انگلس چه برداشتی کرده و چگونه از آن برای توجیه پارلمانتاریسم، قانون‌گرایی و پرهیز از کنش مستقیم انقلابی استفاده کرده بود. (۸)

رزا در همان سخنرانی می‌گوید زمان آن رسیده است برداشتی مورد پرسش قرار گیرد که تا آن زمان راهنمای سیاست سوسیال‌دمکراسی آلمان بوده است؛ برداشتی که، به‌گفته‌ی او، در تصمیم ۴ اوت ۱۹۱۴ نقش مهمی داشت. از همین رو تأکید می‌کند: «۴ اوت همچون آذرخشی در یک روز روشن و صاف رخ نداد؛ آنچه در ۴ اوت ۱۹۱۴ رخ داد، پیامد منطقی کارهایی بود که ما طی سال‌های طولانی، هر روزه انجام داده بودیم.» [گزیده‌ی رزا، ص. ۴۷۱]

با این حال، رزا بلافاصله روشن می‌کند که قصد ندارد شخص انگلس را مسئول مسیر بعدی سوسیال‌دمکراسی آلمان معرفی کند. او می‌گوید: «منظورم این نیست که انگلس با اظهارات یادشده در قبال کل مسیر تکامل در آلمان مسئولیت

شخصی داشته است. صرفاً می‌گوییم که این سند کلاسیک حاوی نظرهایی است که در سوسیال‌دمکراسی آلمان ریشه دوانده بودند؛ نظرهایی که برای آن مرگبار بودند.» [همان‌جا]

بنابراین نقد رزا متوجه خود انگلس به‌عنوان فرد نیست، بلکه متوجه استفاده‌ای است که از مقدمه‌ی او در سیاست سوسیال‌دمکراسی آلمان شده بود. مسئله این بود که از نقد انگلس به شکل‌های قدیمی مبارزه‌ی خیابانی و باریکادی، نتیجه‌ای در دفاع از قانون‌گرایی، پارلمانتاریسم و پرهیز از کنش مستقیم انقلابی گرفته شده بود؛ نتیجه‌ای که با تمام مضمون متن کامل و سانسورنشده‌ی مقدمه‌ی انگلس یکی نبود.

رزا سپس نشان می‌دهد که این خوانش چگونه مبارزه‌ی پارلمانی را در برابر کنش مستقیم انقلابی قرار می‌داد. در چنین برداشتی، مبارزه‌ی پارلمانی دیگر یکی از شکل‌ها و میدان‌های مبارزه‌ی طبقاتی نبود، بلکه به شکل اصلی و تقریباً یگانه‌ی آن تبدیل می‌شد. رزا این گرایش را چنین خلاصه می‌کند: «در وهله‌ی نخست، مبارزه‌ی پارلمانی در مقابل عمل مستقیم انقلابی پرولتاریا قرار می‌گیرد و صادقانه تنها وسیله‌ی مبارزه‌ی طبقاتی قلمداد می‌شود. نتیجه‌ی منطقی این نقد همانا دکتربین “فقط پارلمانتاریسم” است.» [همان‌جا]

اهمیت این نقد در آن است که رزا مسئله را به مخالفت با انتخابات یا پارلمان تقلیل نمی‌دهد. او نمی‌گوید هر استفاده‌ای از پارلمان خیانت است یا هر شرکت در انتخابات نشانه‌ی فرصت‌طلبی است. مسئله‌ی او این است که فعالیت قانونی و پارلمانی، که می‌تواند در شرایطی معین یکی از عرصه‌های مبارزه‌ی طبقاتی باشد، به جای کل مبارزه نشانده شده بود. برای رزا، پارلمان می‌توانست میدان مبارزه باشد، اما نمی‌توانست جای سازمان‌یابی مستقل توده‌ها، اعتصاب، شوراها، کنش مستقیم و دگرگونی واقعی مناسبات قدرت را بگیرد.

از همین‌رو، رزا نتیجه‌گیری پارلمانتاریستی از مقدمه‌ی انگلس را نقد می‌کند، اما خود انگلس را با این نتیجه‌گیری یکی نمی‌گیرد. او حتی در ادامه‌ی سخن خود می‌گوید: «یقین دارم که انگلس — و مارکس اگر زنده بود — نخستین کسی بود که با نهایت قدرت اعتراض می‌کرد و تمام نیروی خود را به کار می‌گرفت تا مانع فروغلتیدن این ارابه به باتلاق شود.» [همان‌جا]

از این‌رو، نقد رزا را نباید به تقابل ساده‌ی رزا با انگلس فهمید. مسئله‌ی اصلی او این بود که مقدمه‌ی انگلس در عمل به سندی برای توجیه سیاستی تبدیل شده بود که مبارزه‌ی پارلمانی را بر کنش مستقیم انقلابی برتری می‌داد و سرانجام آن را به تنها شکل معتبر مبارزه بدل می‌کرد. به بیان دیگر، رزا نه با استفاده‌ی تاکتیکی از پارلمان، بلکه با تبدیل پارلمانتاریسم به افق عمومی و نهایی جنبش کارگری مخالفت می‌کرد.

مقدمه انگلس در سال ۱۸۹۵ نوشته شد، اما در همان زمان به‌صورت کامل و سانسورنشده در اختیار خوانندگان قرار نگرفت. آنچه در همان سال منتشر شد، نسخه‌ای کوتاه‌شده و تعدیل‌شده بود؛ نخست در نشریه‌ی «عصر نو» و سپس در چاپ برلین کتاب «مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه؛ ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰». بنابراین متنی که در اختیار بسیاری از خوانندگان قرار گرفت، متن کامل و بی‌واسطه‌ی انگلس نبود، بلکه متنی بود که پیش از انتشار دچار حذف و تعدیل شده بود.

این مسئله برای فهم موضع رزا اهمیت دارد. او نقد خود را در پایان ۱۹۱۸ و آغاز ۱۹۱۹ مطرح کرد؛ یعنی پیش از آنکه متن کامل و سانسورنشده‌ی مقدمه‌ی انگلس به‌طور عمومی منتشر شود. اگر گزارش‌هایی را در نظر بگیریم که انتشار متن کامل را پس از یافتن آن توسط ریازانوف و چاپ آن در سال ۱۹۲۴ می‌دانند، روشن می‌شود که رزا در زمانی درباره‌ی مقدمه‌ی انگلس سخن می‌گفت که متن کامل هنوز در دسترس عموم نبود. به‌طور عمومی منتشر شود. اگر گزارش‌هایی را در نظر بگیریم که انتشار متن کامل را پس از یافتن آن توسط ریازانوف و چاپ آن در سال ۱۹۲۴ می‌دانند، روشن می‌شود که رزا در زمانی درباره‌ی مقدمه‌ی انگلس سخن می‌گفت که متن کامل هنوز در دسترس عموم نبود. بنابراین محتمل است که رزا پیش از آنکه با متن کامل بعداً منتشرشده‌ی مقدمه‌ی انگلس روبه‌رو بوده باشد، با نسخه‌ی کوتاه‌شده‌ی آن مواجه بود؛ نسخه‌ای که سوسیال‌دمکراسی آلمان از آن برای توجیه تاکتیک‌های سیاسی خود استفاده می‌کرد.

این برداشت با اعتراض‌های خود انگلس نیز سازگار است. انگلس در نامه‌های آوریل ۱۸۹۵ به کائوتسکی و لافارگ — که در پایان این مقاله به‌صورت ضمیمه آمده‌اند — اعتراض کرد که متن او چنان گزینش و کوتاه شده است که گویی از «قانون‌گرایی به هر قیمت» و «صلح به هر قیمت» دفاع می‌کند. همین اعتراض نشان می‌دهد که امکان سوءاستفاده از مقدمه فقط به دوره‌ی پس از مرگ انگلس مربوط نبود، بلکه از همان لحظه‌ی انتشار متن وجود داشت.

با این حال، همان‌گونه که در بخش پیشین نشان داده شد، متن کامل مقدمه اجازه نمی‌دهد نقد انگلس بر باریکاد و قیام خیابانی به نفی کلی قهر یا کنش مستقیم انقلابی تقلیل داده شود. انگلس شکل قدیمی و زودرس نبرد باریکادی را نقد می‌کرد، نه اصل مبارزه‌ی مستقیم را. از همین رو، نقد رزا نیز نباید به تقابل ساده‌ی او با انگلس تعبیر شود. رزا در واقع با خوانشی درگیر بود که از مقدمه‌ی انگلس، به‌ویژه از نسخه‌ی کوتاه‌شده و از کاربرد سیاسی آن در سوسیال‌دمکراسی آلمان، نتیجه‌ای پارلمانتاریستی می‌گرفت.

همین نکته درباره‌ی دفاع انگلس از حق رأی عمومی، انتخابات و پارلمان نیز صادق است. انگلس از این امکانات دفاع می‌کرد، اما نه به‌عنوان هدف نهایی مبارزه، بلکه به‌عنوان میدان‌هایی برای رشد، سازمان‌یابی و سنجش نیروی طبقه‌ی کارگر. او حق رأی عمومی را «شیوه‌ای تازه» در مبارزه‌ی طبقاتی می‌دانست؛ اما این شیوه‌ی تازه به معنای کنار گذاشتن همه‌ی اشکال دیگر مبارزه نبود. مقصود او این بود که پرولتاریا در شرایط جدید می‌تواند از امکانات قانونی نیز برای گسترش نفوذ، سازمان‌یابی و آشکار کردن قدرت خود استفاده کند.

سراخر

چنان‌که در این مقاله نشان داده شد، مقدمه‌ی ۱۸۹۵ انگلس بر «مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه؛ ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰» تلاشی است برای بازاندیشی در تاکتیک انقلابی در شرایطی که نسبت به ۱۸۴۸ دگرگون شده بود. انگلس در برابر تکرار

مکانیکی شکل‌های پیشین مبارزه می‌ایستد و تأکید می‌کند که طبقه‌ی کارگر باید تاکتیک‌های خود را بر پایه‌ی توازن واقعی قوا، سطح سازمان‌یافتگی، شرایط سیاسی و امکان‌های تازه‌ی مبارزه تعیین کند.

از این منظر، فعالیت قانونی، حق رأی عمومی و مبارزه‌ی پارلمانی می‌توانند به میدان‌هایی برای افشاگری، سنجش نیرو، گسترش آگاهی و تقویت سازمان‌یابی طبقه‌ی کارگر بدل شوند. اما ارزش آن‌ها درست در همین نقش تاکتیکی و مشروط است. پارلمان تا آنجا اهمیت دارد که در خدمت رشد نیروی مستقل پرولتاریا قرار گیرد؛ نه آنکه جای مبارزه‌ی طبقاتی، سازمان‌یابی توده‌ای و دگرگونی واقعی مناسبات قدرت را بگیرد.

سرنوشت انتشار مقدمه نیز همین خطر را آشکار می‌کند. گزینش جهت‌دار بخش‌هایی از متن در «فورورتس» و اعتراض صریح انگلس نشان می‌دهد که او با تبدیل موضعش به دفاع از «قانون‌گرایی به هر قیمت» و «صلح به هر قیمت» مخالف بود. آنچه انگلس برای شرایط مشخص آلمان و همراه با قیده‌های روشن مطرح کرده بود، در خوانش بخشی از رهبری سوسیال‌دمکراسی به سیاستی عمومی و فراگیر بدل شد.

از این رو، مقدمه‌ی ۱۸۹۵ را نباید چرخش انگلس به رفرمیسم یا پارلمانتاریسم دانست. مسئله‌ی اصلی در این متن، تعیین شکل واحدی از مبارزه برای همه‌ی زمان‌ها و همه‌ی کشورها نیست؛ بلکه سنجش تاکتیک با شرایط واقعی مبارزه است. خطای خوانش رفرمیستی دقیقاً در همین جا بود: تاکتیکی مشخص و مشروط را از زمینه‌ی تاریخی‌اش جدا کرد و آن را به اصل عمومی گذار تدریجی و قانونی تبدیل نمود. نقد رزا لوکزامبورگ نیز متوجه همین جابه‌جایی بود؛ جابه‌جایی‌ای که از مقدمه‌ی انگلس نه راهنمایی برای تاکتیک انقلابی، بلکه سندی برای محدود کردن مبارزه‌ی طبقاتی به پارلمانتاریسم ساخت.

۲۱ ژوئن ۲۰۲۶

یادداشت‌ها

- ۱- به ضمیمه رجوع کنید، متن هر دو نامه را در آخر آوردم.
- ۲- منظور از ۴ اوت ۱۹۱۴ روزی است که فراکسیون حزب سوسیال‌دمکرات آلمان در رایشستاگ به اعتبارات جنگی دولت آلمان رأی مثبت داد. این رأی، در نگاه رزا لوکزامبورگ و جناح انقلابی جنبش کارگری، نقطه‌ی گسست سوسیال‌دمکراسی آلمان از انترناسیونالیسم پرولتاری و نشانه‌ی فروغلتیدن آن به سیاست «دفاع از میهن» در جنگ جهانی اول بود.

- ۳- رزا لوکزامبورگ، «برنامه‌ی ما و وضعیت سیاسی»، سخنرانی در کنگره‌ی تأسیس حزب کمونیست آلمان، ۳۱ دسامبر ۱۹۱۸. گزیده‌هایی از رزا لوکزامبورگ، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، ص. ۴۶۷. (تمام نقل قول‌ها از همین کتاب است)
- ۴- می‌توان با ارزیابی انگلس از باریکاد و قیام خیابانی موافق یا مخالف بود و با توجه به شرایط آلمانِ اواخر قرن نوزدهم به این نتیجه رسید که تاکتیک پیشنهادی او درست نبوده است. حتی می‌توان گفت که او میله را به سمتی خم کرد که بستر خوبی برای گرایش راست و رفرمیسم و پارلمنتاریسم شد اما مخالفت با نظر انگلس یک چیز است و تحریف آن چیز دیگر. انگلس اصل قهر انقلابی را نفی نمی‌کند، بلکه کارآمدی شکل معینی از آن، یعنی قیام خیابانی به شیوه‌ی قدیم، را در شرایط تاریخی مشخص آلمانِ اواخر قرن نوزدهم زیر سؤال می‌برد.
- ۵- فریدریش انگلس، نامه به کارل کائوتسکی، ۱ آوریل ۱۸۹۵.
- ۶- فریدریش انگلس، نامه به پل لافارگ، ۳ آوریل ۱۸۹۵.
- ۷- ادوارد برنشتاین، «پیش‌شرط‌های سوسیالیسم و وظایف سوسیال‌دموکراسی» / Evolutionary Socialism، ۱۸۹۹. برنشتاین در این کتاب به مقدمه‌ی ۱۸۹۵ انگلس استناد می‌کند و آن را در چارچوب نقد خود به نظریه‌ی فروپاشی و انقلاب ناگهانی قرار می‌دهد.
- ۸- کارل کائوتسکی نیز، در مرزبندی با برنشتاین تصریح می‌کند که اگر خط انقلابی انگلس در مقدمه‌ی ۱۸۹۵ بر «مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه» به‌روشنی دیده نمی‌شود، مسئولیت آن متوجه خود انگلس نیست. کائوتسکی در مقاله‌ی «برنشتاین و دیالکتیک» می‌نویسد: «گناهی متوجه او نیست، بلکه متوجه دوستان آلمانی است که بر او فشار آوردند تا پایان متن را، چون بیش از حد انقلابی بود، حذف کند.» او سپس مستقیماً از برنشتاین، که دست‌نوشته‌های بازمانده از مارکس و انگلس را در اختیار داشت، می‌خواهد متن کامل و پایان حذف‌شده را منتشر کند؛ زیرا به گفته‌ی او، انگلس این بخش را «فقط به سبب ملاحظات بسیار شدید بیرونی کنار گذاشته بود و انتشار آن «به‌روشنی ثابت خواهد کرد که برنشتاین چه اندازه دلیل اندکی برای استناد به انگلس دارد». بنگرید به: ک. کائوتسکی، «برنشتاین و دیالکتیک»، Die Neue Zeit، سال هفدهم، جلد ۲، ۱۸۹۹، صص. ۴۶-۴۷؛ نقل شده در ر. پالم دات، «یادداشتی درباره‌ی تحریف مقدمه‌ی انگلس بر اثر مارکس، مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه».
- ۹- برای تاریخ انتشار مقدمه‌ی ۱۸۹۵ انگلس، بنگرید به توضیح «مجموعه آثار مارکس و انگلس»، جلد ۲۷، صص. ۵۰۶-۵۲۴. در آنجا تصریح شده است که مقدمه‌ی انگلس بر اثر مارکس، «مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه؛ ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰»، در ۶ مارس ۱۸۹۵ نوشته شد، اما نخستین بار به صورت خلاصه‌شده در نشریه‌ی «عصر نو»، جلد دوم، شماره‌های ۲۷ و ۲۸، سال ۱۸۹۴-۱۸۹۵، و نیز در چاپ برلین همان کتاب در سال ۱۸۹۵ منتشر گردید. متن امروزی مقدمه بر اساس متن کامل نمونه‌های چاپی کتاب و مقابله با دست‌نوشته تنظیم شده است. درباره‌ی یافتن و انتشار متن کامل مقدمه در سال ۱۹۲۴، بنگرید به آر. پالم دات، «یادداشتی درباره‌ی تحریف مقدمه‌ی انگلس بر اثر مارکس، مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه».

۱۹۳۳. این تمایز از آن جهت اهمیت دارد که نقد رزا لوکزامبورگ در پایان ۱۹۱۸ و آغاز ۱۹۱۹، یعنی پیش از انتشار عمومی متن کامل مقدمه، بیان شده بود.

منابع اصلی

-فریدریش انگلس، مقدمه بر «مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه؛ ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰»، ۱۸۹۵. (آلمانی)
لینک مقاله:

https://www.marxists.org/archive/marx/works/1895/03/06.htm?utm_source=chatgpt.com

-فریدریش انگلس، نامه به کارل کائوتسکی، ۱ آوریل ۱۸۹۵. (آلمانی)

-فریدریش انگلس، نامه به پل لافارگ، ۳ آوریل ۱۸۹۵. (آلمانی)

-پیتر هودیس، گزیده‌هایی از رزا لوکزامبورگ، ترجمه‌ی حسن مرتضوی؛ شامل «برنامه‌ی ما و وضعیت سیاسی»، سخنرانی در کنگره‌ی تأسیس حزب کمونیست آلمان، ۳۱ دسامبر ۱۹۱۸. (فارسی)

-ادوارد برنشتاین، «پیش‌شرط‌های سوسیالیسم و وظایف سوسیال‌دموکراسی / Evolutionary Socialism، ۱۸۹۹. (آلمانی)

لینک کتاب:

<https://www.marxists.org/deutsch/referenz/bernstein/1899/voraus/index.html>

-آر. پالم دات، «یادداشتی درباره‌ی تحریف مقدمه‌ی انگلس بر اثر مارکس، مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه»، ۱۹۳۳. (آلمانی)
لینک مقاله را به آلمانی و یا انگلیسی در زیر می‌توانید بخوانید:

<https://www.marxists.org/archive/dutt/1933/12/x01.htm>

ضمیمه‌ی اول:

انگلس به کائوتسکی در اشتوتگارت

لندن، ۱ آوریل ۱۸۹۵

بارون عزیز،

کارت‌پستالت رسید. امروز با شگفتی در روزنامه‌ی «فورورس!» گزیده‌ای از «مقدمه» ام را دیدم که بدون اطلاع من چاپ شده و چنان کوتاه شده بود که گویی من مدافع مسالمت‌جوی قانونیت به هر قیمت هستم. چه بهتر که اکنون متن کامل در «نویه تسایت» منتشر می‌شود، تا این برداشت شرم‌آور برطرف گردد. من در این باره نظر خود را به لیبکنشت خواهم گفت، و نیز به کسانی - هر که باشند - که به او فرصت دادند دیدگاه مرا تحریف کند، بی‌آنکه حتی مرا آگاه سازند. مطلب پلاتر با تشکر دریافت شد. اهمیت چندانی ندارد، هرچند آن مرد بیش از پیش خود را وفق می‌دهد. اگر اوضاع به همین منوال پیش برود، به‌زودی دیگر نمی‌توانیم برای همه‌ی این استادان بسیج شویم. واقعاً عالی است که ی. ولف نیز پاسخ داده است. او را در کنار دیگران، همراه با اشتیلینگ و لوریا، قرار خواهم داد. چنین می‌گذرد شکوه جهان. (۱) درودهای گرم از خانه‌ای به خانه‌ی دیگر.

دوست تو،

ف. ا.

ما دو نسخه از «دویچه وورته» دریافت می‌کنیم؛ یکی برای فرایرگر و یکی برای من.

۱. عبارت «چنین می‌گذرد شکوه جهان» برگرفته از آیین تاج‌گذاری پاپ است و به ناپایداری شکوه و جلال دنیوی اشاره دارد.

ضمیمه‌ی دوم:

انگلس به پل لافارگ در پاریس

لندن، ۳ آوریل ۱۸۹۵

لیبکنشت حقه‌ای به من زده است. او از مقدمه‌ی من بر مقاله‌های مارکس درباره‌ی فرانسه در سال‌های ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰، هر آنچه را که می‌توانست پشوانه‌ای برای تاکتیک «صلح به هر قیمت» و مخالفت با قهر و خشونت باشد، دستچین کرده است؛ همان تاکتیکی که او مدتی است موعظه می‌کند، به‌ویژه اکنون که در برلین قوانین قهری/سرکوبگرانه در دست تهیه است. اما من این تاکتیک را فقط برای آلمان امروز توصیه می‌کنم، آن هم با یک قید مهم. در فرانسه، بلژیک، ایتالیا و اتریش نمی‌توان این تاکتیک را بی‌قیدوشرط به کار بست، و در خود آلمان نیز ممکن است همین فردا دیگر کارآمد نباشد.